

کوتاه بین ها از انتخابات امریکا ذوق زده شدند

به کسانی که نوک بینی خود را
می بینند باید گفت: بمباران 79
روزه و وحشیانه یوگسلاوی را
به خاطر بیاورید که در زمان
کلینتون دمکرات انجام شد.

آمریکا در جهان بعد از جنگ به یک قدرت بزرگ جهانی مبدل شد و جهان سرمایه داری بویژه سرمایه داری اروپای غربی را زیر چتر حمایت خود قرار داد. آمریکا در چنین اوضاع و احوالی به یک قدرت تازه نفس و پیروزمند در جنگ جهانی دوم مبدل گردید. جهان به دو اردوگاه شرق (سوسیالیستی) و اردوگاه غرب (سرمایه داری) تبدیل شد. با شکست ژاپن در خاور دور نهضت آزادیبخش در شرق دور نیرو گرفت و چین در عرض سه سال انقلاب سوسیالیستی را با پیروزی به پایان رساند و مردم ویتنام تحت رهبری هوشه مین، کمونیستی کهنه کار، ارتش مقتدر استعماری فرانسه را در کنار دیوار قلعه دین بین فو شکست داد و حکومت سوسیالیستی در شمال ویتنام استقرار یافت. اما جنگ آزادیبخش در این منطقه نه تنها پایان نیافت بلکه شدت بیشتری پیدا کرد و لائوس و کامبوج را نیز در بر گرفت. پیروزیهای پی در پی در اروپا و خاور دور نتیجه قانونمندی تحولات و تبدلات در جهان آنروزی محسوب می شد. بدین ترتیب اردوگاه بزرگ شرق یک سوم اهالی کره زمین را در خود جای داد و سرحدات جغرافیایی آن از رودخانه الب در آلمان تا رودخانه مکونگ در ویتنام ادامه پیدا کرد. گرچه اردوگاه شرق در ایران و یونان شکست خورد و آوارگان جنگ خانمانسوز این دو کشور در اتحاد شوروی و اروپای شرقی پراکنده شدند، اما این به این معنا نبود که اردوگاه غرب راه پیروزی بر شرق را برای خود باز کرده است. ملتی دانا و رجالی توانا اردوگاه شرق را به قدرت عظیم هسته ای مبدل نمودند. در سالهای موجودیت اردوگاه شرق نهضت های آزادیبخش در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین گسترش پیدا کرد. مصر و عراق و سوریه و نیروهای انقلابی یمن جنوبی، الجزایر پایگاههای امپریالیستی را در منطقه خاور میانه متزلزل نمودند. استعمار پانصد ساله هلند در اندونزی و انگلستان در شبه قاره هندوستان و فرانسه در الجزایر و مراکش و تونس در شمال آفریقا، انقلابیون جنوب آفریقا از استعمار 500 ساله پرتقال رهایی یافت و بنحوی از انحاء به نیروی ذخیره اردوگاه شرق تبدیل گردید.

در سالهای بعدی نهضت های آزادیبخش در آمریکای جنوبی توسعه پیدا کرد. کودتا و ضد کودتا در این منطقه از نیمکره غربی قدرت را از یک نیرو به نیرویی دیگر تحویل می داد.

بی لیاقتی و قبل از همه خیانت سران اتحاد شوروی سی سال و خورده ای بعد از مرگ استالین زمینه مساعدی برای پر و بال گرفتن اردوگاه غرب بوجود آورد و اتحاد شوروی بدون اینکه یک گلوله از سوی این کشور شلیک شود جامعه سوسیالیستی جای خود را به سرمایه داری قرن نوزدهم داد. جهان به یک اردوگاه سرمایه داری تمام عیار تبدیل گردید و آمریکا در راس آن کشورهای صنعتی اروپای غربی و ژاپن قرار گرفت و به یک قدرت سیاسی اقتصادی و نظامی در جهان تبدیل گردید. اولین قدرت نمایی آمریکا پس از بمباران گسترده یوگسلاوی سابق و تقسیم آن به چند کشور کوچک بود. سپس اشغال افغانستان و

بدنبال آن تصرف عراق. انتخابات میان دوره ای کنگره آمریکا و پیروزی دموکراتها بر جمهوری خواهان اکنون این سؤال را مطرح کرده است که آیا این پیروزی به معنای شکست و تغییر سیاست های تجاوزکارانه امریکاست؟

پاسخ به این پرسش از آن رو اهمیت دار که این شکست خرسندی دولت مردان جمهوری اسلامی را سبب شده است.

نظری کوتاه به تاریخ 60 ساله دوران بعد از جنگ جهانی دوم نشان می دهد که آمریکائیان اولین بار نیست که قربانی سیاستهای ماجراجویانه خود می شوند، اما در همین 60 سال شاهدیم که هر بار آنها با برخی مانورها، باز هم سیاست های استراتژیک خود را ادامه داده اند. جنگ جهانی دوم آمریکا را از انزوای 150 ساله خارج نمود و به یک قدرت جهانی مبدل ساخت و این قدرت مغرور جهانی 30 سال قبل در ویتنام به شکل مفتضحانه ای شکست خورد، اما دیدیم که نتوانست از تاریخ درس عبرت بگیرد و اکنون شاهدیم که در عراق سیاست تجاوزکارانه آن شکل فاجعه آمیزتری به خود گرفته است. خروج آمریکا از ویتنام امکانی بوجود آورد که ویتنام شمالی و جنوبی به هم بپیوندند و یک دولت ملی تشکیل دهند. جنوب شرق آسیا از جمله هندوچین فاقد منابع انرژی است و بنابر این خروج آمریکا از این منطقه منافع آمریکا در این منطقه را زیر ضربه قرار نداد. برعکس بعد از 3 دهه از پایان جنگ در این منطقه سرمایه های کلان آمریکا به چین و هندوچین سرازیر شده است. این منطقه امن ترین محل برای سرمایه گذاری آمریکا شد. در عین حال شرق دور و منطقه جنوب شرقی آسیا باثبات ترین نقطه از جهان است و در این منطقه در حال رشد برای جلب و جذب سرمایه از اروپا و آمریکا زمینه مساعدی بوجود آمده است. آیا خروج آمریکا از عراق که اجتناب ناپذیر می نماید، به چنین تحول مثبتی خواهد انجامید که در ویتنام انجامید؟ و یا بدلیل اختلافات مذهبی؛ نبود یک جنبش سراسری مترقی و نداشتن رهبری منسجم و پیش رو، منطقه وارد دوران خونین جدیدی خواهد شد؟

خاور میانه برخلاف خاور دور بحرانی ترین منطقه جهان است. جمهوری هایی که بعد از فروپاشی شوروی بوجود آمدند هنوز هم به ثبات سیاسی و اقتصادی دست نیافته اند. قفقاز و اوکراین و مولداوی هنوز در حال کشمکش های ملی هستند. در کشورهای بالتیک اقلیت های روس زبان تحت فشار دولت های این کشورها هستند. پاکستان و افغانستان و اسرائیل و عراق و فلسطین و لبنان به یک بشکه باروت شباهت دارند که هر روز احتمال گسترش انفجارها در آن ها می رود تا صدها انسان را به کام مرگ بکشد. دولت های آنگلو ساکسون خود آتش بیار معرکه هستند. آنها در عین حال می خواهند نقش آتش نشان بازی کنند، درحالیکه نقش اول در حال گسترش و تعمیق است و نقش دوم بی اثر.

جهان یک قطبی که تحت تسلط کشورهای صنعتی است نمی تواند ثبات سیاسی و اقتصادی در جهان را برقرار نمایند، اما این بدان معنی نیست که قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا رو به ضعف گذاشته است. آمریکا هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ نظامی هنوز هم قدرتمندترین کشور جهان است و اروپای صنعتی در اتحاد با این دولت پشت سر آن ایستاده است، زیرا منافع اقتصادی و از آن مهمتر منافع نظامی همه کشورهای صنعتی در یک نقطه متمرکز شده و در مقابل جهان 5 میلیاردی قرار گرفته است. ما چه خواهیم و چه نخواهیم این جهان 5 میلیاردی را کشورهای صنعتی اداره می کنند.

خرسندی از شکست جرج بوش در انتخابات میان دوره ای نباید موجب سرگیجه سیاستمداران کوتاه بین باشد. پیروزی دموکراتها به آن معنی نیست که در سیاست آمریکا کشتی بانی نو ظهور آمده است. دموکرتها با 7 هزار رای اضافی جمهوری خواهان را شکست دادند. یعنی **نیمی** از شرکت کنندگان در انتخابات هنوز هم سیاست جمهوری خواهان را تایید می کنند. یعنی از این سیاست رویگردان نشده اند. گر چه رسانه های گروهی جهان

پیروزی دموکراتها را حادثه ای فوق العاده نشان می دهند اما همه اینها با واقعیت انطباق ندارد.

دموکراتها همیشه مالیات بر ثروتمندان را بالا می برند. ارقام نسبتاً بیشتری در آموزش و بهداشت سرمایه گذاری می کنند. از این طریق اقشار آسیب پذیر جامعه بویژه سیاه پوستان را پشت سر خود می کشند. این بار هم همینطور خواهد بود. دموکرتهاى در قدرت مسئله حقوق بشر را بزرگتر جلو گر می سازند، اما چگونه می توان فراموش کرد که در دوران کلینتون دموکرات 79 شبانه روز پل ها، بیمارستانها، زایشگاهها و کارخانه ها و بعبارت دیگر مناطق غیر نظامی یوگسلاوی بمباران شد و هزاران انسان بیگناه کشته شدند. در این جنگ بی رحمانه که باید آن را بمباران بیرحمانه نامید، از دماغ یک سرباز آمریکائی خون جاری نشد. به همین دلیل است که باید هشدار داد و تکرار کرد که هر دو حزب جمهوری خواه و دموکرات فرزندان "خلف" سرمایه فراملى هستند. سیاست خارجی آنها نیز متكى به نیروی نظامی است. این سیاست صرفاً برای حفظ و دفاع از منافع سرمایه داری فرا ملی است.

راه توده شماره 113
27.11.2006